

Journal of Comparative Literature
Faculty of Literature and Humanities
Shahid Bahonar University of Kerman
Year 11, No20, Spring / Summer 2019

**To Compare Metaphysical Thoughts of Molavi & Lobsang
Rampa Based on the Idea of Holographic World**
(Scholarly-Research)

Mohammad Behnamfar¹, Zahra Khoshamen²

1. Introduction

Molavi Rumi is a thoughtful poet who has timelessly proposed new solutions to human beings challenges. Lobsang Rampa, a well-known Tibetan monk, looks for creating educative reforms in humans, too. Based on the idea of holographic universe in which the world of beings is considered a giant hologram; all the ever beings are only an imagined reflection of their original prototype from another reality beyond time and place. The objective of this current study is to answer this RQ that what could be the relationship among Rumi's observation-as a Muslim observer and Lobsang Rampa- a non Muslim observer, and the idea of holographic universe. Within our conduction it's been highlighted that Rumi & Lobsang Rampa have even utilized the same terms to explain their understandings of the world. Interestingly, the idea of holographic universe has enough evidence to support their metaphysical theories about the existence of cosmos.

2. Methodology

In order to respond the research question, *Masnavi* & *Ghazaliat-e-Shams* of Rumi beside ramp's two books, *you forever* and *the third eye* have been studied. Thereafter, the concepts of their works which are in accordance to the Holographic Universe realm of theory have gone under comparison. The research design is Library search and analytical- descriptive.

1. Department of Persian Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, University of Birjand, Iran: mbehnamfar@birjand.ac.ir

2. Ph.D. Candidate of Persian Language and Literature, University of Birjand, Iran, (Corresponding author): khoshamenzahra@gmail.com

Date Received: 2018. 02. 24

Date Accepted: 2018. 05. 22

3. Discussion

The idea of holographic world was first announced by two scientists, David Bohm a physicist in London University and Carl Pribram a neurophysiologist expert from Stanford University. Although the two were moving in different directions in their fields of interest, both came to the same conclusions including mankind unity with Universe and his mental ability by which many metaphysical concepts can be easily comprehended. They believed in leaving the study of particles and magnetic fields and slanting toward the study of quantum world and creating the existenciology realm for studies. To some scientists, whatever the mystical poems have come to were a shallow understanding of frequencies world. Based on Talbot's works, most of the findings of mystical people are in accordance with holographic universe ideas like the creation of the world, the appearance of whole in part, the performance of part with the power of whole, the comprehension of matter and the originality of intelligence and considering awareness as light. Rumi and Rampa have also mentioned metaphysical concepts like the separation of soul and body, belief in invisible world. Rampa has created a definition in which the supersonic molecules bound together and create the body and even in dream there is a protective power which doesn't allow us to disintegrate from being. Rumi argued that the obstacle of reaching to the other world is mind, senses and mental layers. However, because of the religious differences, Rumi and Rampa eventuate their understanding in different worlds. Rampa believes in reincarnation but Molavi as a Muslim scientist rejects such idea of being.

4. Conclusion

In this study the similarity of Rumi and Rampa's works have been mentioned relying on their findings about the part- whole relationship, the unity of part with whole, awareness as the light and matter comprehension. Moreover, through scrutinizing their works, it has been recognized that within the realm of body and soul a concept exists that causes our body stay connected to our soul even during sleeping. The religious- cultural differences have caused these two scientists to motion different reasons for the world to be formed like this.

Key words: Molavi, Lobsang Rampa, Holographic Universe, metaphysic.

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۱۱، شماره ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۸

مقایسه اندیشه‌های متافیزیکی مولوی و لوبسانگ رامپا

بر اساس ایده جهان هولوگرافیک (علمی - پژوهشی)

محمد بهنام فر، زهرا خوشامن*^۲

چکیده

ایده جهان هولوگرافیک در قرن بیستم توسط بوهم (۱۹۳۰)، فیزیکدان دانشگاه لندن و پیرام از دانشگاه استنفورد مطرح شد. مولوی، شاعر متفکری که همواره راه حل‌های تازه برای زندگی بشر داشته، اندیشه‌هایی را مطرح کرده‌است که بسیاری از آنها در بستر علم امروز، از جمله با این ایده علمی به ظهور رسیده‌است. همچنین، لوبسانگ رامپا یک راهب تبتی شناخته شده و لاما و پزشک بوده که با تبیین مسائل پیچیده متافیزیکی به زبان ساده در کتاب‌هایش، برای آگاه کردن انسان‌ها تلاش کرده‌است. در این پژوهش، تفکرات مولانا و رامپا در بستر ایده جهان هولوگرافیک با یکدیگر مقایسه شده تا به این سؤالات پاسخ داده شود که چه اشتراکاتی میان مشاهدات مولوی، به عنوان یک عارف مسلمان و لوبسانگ رامپا، عارف غیرمسلمان، وجود دارد و چه ارتباطی بین ایده جهان هولوگرافیک با مشاهدات عرفا دیده می‌شود؟ نتایج تحقیق بیانگر آن است که وحدت انسان با هستی، اعتقاد به وجود دریای مستتر انرژی، جهان سایه‌ها، اصالت اندیشه و عشق در قلمرو فرکانسی، مهم‌ترین مشترکات این دو عارف است که آن را تحت تأثیر اندیشه شهودی دریافته‌اند و ایده جهان هولوگرافیک نیز به عنوان یک ایده علمی و فیزیکی، مشاهدات غیرعلمی و متافیزیکی عرفا را تأیید می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که با مطالعه و مقایسه اندیشه‌های عرفای مسلمان و غیر مسلمان می‌توان به جنبه‌های تازه‌ای از واقعیت دست یافت.

واژه‌های کلیدی: جهان هولوگرافیک، لوبسانگ رامپا، متافیزیک، مولوی.

^۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، ایران: mbehnamfar@birjand.ac.ir

^۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، ایران (نویسنده مسئول):

khoshamenzahra@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۵

۱- مقدمه

بسیاری از انسان‌ها ادعا کرده‌اند که توانسته‌اند شاهد جهانی و رای این عالم مادی باشند. این اشخاص از نظر کسانی که با دید علمی به جهان می‌نگرند معمولاً افرادی متوهم به‌شمار آمده‌اند.

مولوی، شاعر متفکری که همواره راه‌حل‌های تازه برای زندگی بشر داشته، اندیشه‌هایی را مطرح کرده‌است که بسیاری از آن‌ها در بستر علم امروز به ظهور رسیده و جهانی تازه را در برابر چشم قرار می‌دهد. این مفاهیم در سخنان دیگر عرفا نیز نمود دارد و حتی در عرفان غیر اسلامی نیز مفاهیم کاملاً منطبق با آن را به وفور می‌یابیم.

دکتر سه‌شنبه لوبسانگ رامپا (T. Lobsang Rampa) یک راهب تبتی شناخته‌شده، لاما و پزشک بود که احساس می‌کرد دارای وظیفه‌ای خاص در زندگی است. او درباره متافیزیک نوزده کتاب نوشت تا به اعتقاد خود ساکنان زمین را در مورد خود واقعیان آگاه کند. روشی که رامپا در نوشتن کتاب‌هایش به کار برده، بیان مفاهیم پیچیده به ساده‌ترین شکل ممکن است و نوشته‌هایش، آن گونه که می‌گوید، تجربیات واقعی و شخصی اوست.

رامپا در آثارش برای ارتباط با باطن رفیع، انسان‌ها را از نوشیدن مشروبات الکلی، استفاده از مواد مخدر، دزدی، بی‌بندوباری، قمار، دروغ و سایر اعمال غیراخلاقی منع می‌کند و معتقد است که این جهان، یک دریای مستتر انرژی است که هرگونه رفتار غیراخلاقی و غیرانسانی در امواج انرژی آن تأثیرگذار است و موجب دورافتادن از سطوح بالای انرژی و هبوط به سطوح پایین آن می‌شود. او می‌گوید: «هنگامی که کار ناشایستی نسبت به یک انسان انجام می‌دهیم، خود را در نردبان تکامل و پیشرفت یک پله پایین‌تر قرار می‌دهیم.» (رامپا، ۱۳۷۲: ۳۶) این مسئله با تفکر بودیسم و همچنین اندیشه‌های مولوی در ارتباط است که هر شر را با خیر پاسخ بده زیرا با پاسخ خیر می‌توان شر را دفع کرد. چنین اندیشه‌ای، در اصلاح رفتار انسان‌ها می‌تواند تأثیرگذار باشد. به نظر می‌رسد رامپا نیز به دنبال ایجاد یک تأثیر تربیتی در بشر است که با هدف مولوی برای اصلاح جهان نزدیکی

دارد. با توجه به این مسئله و وجود اشتراکات بسیار در مشاهدات مولوی و رامپا می‌توان به طور جدی‌تر به مطالعه در تفکرات آن دو پرداخت؛ بویژه در بستر کشفیات علمی که بر این نظرات صحه می‌گذارند.

برخی از دانشمندان معتقدند که جهان نوعی هولوگرام غول‌پیکر است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد جهان وسایر موجودات، فرافکنش‌هایی از واقعیتی ورای زمان و مکان هستند. این ایده را برای نخستین بار دوتن از دانشمندان به نام دیوید بوهم (D. Bohm) فیزیکدان دانشگاه لندن و یکی از مهم‌ترین فیزیکدان‌های کوانتوم و کارل پریبرام (Pribram) متخصص فیزیولوژی اعصاب از دانشگاه استنفورد مطرح کردند. با اینکه این دو دانشمند در دو مسیر متفاوت و جدا از هم کار می‌کردند، به نتایج یکسانی رسیدند؛ از جمله وحدت انسان با کائنات و وجود توانایی‌های متعدّد در ذهن انسان که با این یافته‌ها بسیاری از پدیده‌های متافیزیکی قابل فهم می‌شد. بوهم، یکی از چالش‌های جدی فیزیک کوانتوم رایج را بی‌توجهی فیزیک‌دانان به مبانی متافیزیکی می‌دانست. او معتقد بود که فیزیک عصر او، تمام توجه خود را بر مشاهده و آزمایش و سنجش متمرکز کرده و از ورود به ساحت وسیع‌تر (ساحت متافیزیکی) غفلت ورزیده‌است. (طهماسبی، ۱۳۹۶: ۱۳۵)

برخی از فیزیکدانان دیگر نیز به نقد نگرش رایج می‌پردازند و معتقدند که این اشتباهات علم است که معیار حقیقت، تأییدات تجربی قرار داده می‌شود. (Nichol, 2003: 141)

آنها معتقدند که باید مفاهیم کلاسیک مثل ذرات و میدان‌ها را کنار بگذاریم و به ایجاد نوعی هستی‌شناسی جدید و متناسب با ماهیت کوانتومی به عنوان یک کلّ تجزیه‌ناپذیر پردازیم. (راسل، ۱۳۸۴: ۶۱۲)

مسئله قابل توجه این است که در عرفان اسلامی و همچنین عرفان سایر ملل نیز از چنین مسائلی سخن گفته شده و جالب‌تر این است که یافته‌ها و مشاهداتی که همه آنها بیان کرده‌اند، یکسان و مشترک است. شاید بتوان نتیجه گرفت که این یکسانی، دلیل بر آن است که عارفان بزرگ به تجربه‌های ماورایی و استعلایی نایل آمده‌اند و توانسته‌اند مشاهداتی داشته‌باشند که حواسّ عادی قادر به دریافت آن نیست. بعضی معتقدند که آنچه

عرفای بزرگ تجربه کرده‌اند، نظری زودگذر به قلمرو فرکانسی بوده‌است. (تالبوت،

۱۳۸۵: ۲۲۸) در این پژوهش تلاش گردیده تا به سؤالات زیرپاسخ داده شود:

۱- چه اشتراکاتی میان مشاهدات مولوی (عارف مسلمان) و لوبسانگ رامپا، (عارف غیر مسلمان) وجود دارد؟

۲- چه ارتباطی بین ایده جهان هولوگرافیک با مشاهدات عرفا دیده می‌شود؟

فرضیه‌های مورد نظر عبارتند از:

۱- مشاهدات مولوی و رامپا شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارند و حتی از واژه‌های مشترکی برای بیان مشاهداتشان استفاده می‌کنند.

۲- ایده جهان هولوگرافیک به عنوان یک ایده علمی و فیزیکی، مشاهدات غیرعلمی و متافیزیکی عرفا را تأیید می‌کند.

۱-۱- پیشینه تحقیق

درباره اندیشه‌های کوانتومی مولوی، کتابی از دکتر محسن فرشاد وجود دارد که در آن با وجود بیان مسائل گسترده کوانتومی، به ایده جهان هولوگرافیک توجه نشده‌است و نیز مقایسه‌ای میان اندیشه‌های عرفای مسلمان و غیرمسلمان انجام نگرفته‌است. همچنین، مقاله‌ای نیز با عنوان «جهان هولوگرافیکی در غزلیات شمس» از لیلا غلام‌پور آهنگر کلایی به چاپ رسیده‌است که تنها به صورت بسیار محدود به بررسی جهان هولوگرافیک در شعر مولوی پرداخته‌است و مقایسه‌ای بین تفکر عرفای مسلمان و غیرمسلمان نیز در آن دیده نمی‌شود. کتاب‌هایی نیز وجود دارند که به ارتباط کوانتوم و عرفان پرداخته‌اند و آثاری در زمینه هاله‌بینی و روشن‌بینی که به بیان ارتباط روح، ماده و کائنات می‌پردازند و تاکنون تحقیقی با موضوع مقایسه نظریات لوبسانگ رامپا و مولوی و نشان‌دادن ارتباط اندیشه‌های آنان با نظریه جهان هولوگرافیک انجام نشده‌است.

در این پژوهش برای رسیدن به پاسخ سؤالات تحقیق، مثنوی و غزلیات شمس مولوی و همچنین نظرات لوبسانگ رامپا از دو کتاب «با شما تا ابدیت» و «چشم سوم» مورد مطالعه قرار گرفت و ابیاتی از مولوی که دارای مفهوم مشترک با اندیشه‌های رامپا و نظریات علمی

و شبه‌علمی جدید بود، با تکیه بر کتاب جهان «هولوگرافیک» و کتاب‌ها و مقالاتی که بیانگر نظریات جدید بوهام و پیریرام است، استخراج و با یکدیگر مقایسه گردید. روش پژوهش، کتابخانه‌ای است و به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

۲- ارتباط بین ایده جهان هولوگرافیک و مشاهدات عرفا

عظمت دیدگاه مولوی مربوط به دریافت روحی اوست (جعفری، ۱۳۴۹: ۵). او نیز همچون بسیاری از عرفا، از مشاهداتی خاص سخن گفته است و همواره این مسئله را نیز درک کرده است که آنان که راهی به این عوالم و قلمروها ندارند، بسیارند و گاه احساس می‌کند که سخنان او را باور نخواهند کرد و ترجیح می‌دهد که خاموش بماند اما بنا به مسئولیتی که بر دوش خود احساس می‌کند، برای کشف طرقی که بتواند انسان‌ها را در هماهنگ‌سازی ساختن طبیعت و ماورای طبیعت تربیت کند، می‌کوشد. مقایسه تفکراتی که اغلب عرفا بر آن تأکید داشته‌اند، شباهت‌های قابل توجهی را نشان می‌دهد.

ایده جهان هولوگرافیک، بیانگر این است که جهان و سایر موجودات، فرافکنش‌هایی از واقعیتی ورای زمان و مکان هستند. یکپارچگی اجزای جهان، پدیدارشدن کل در جزء، سامان‌یافتن عملکرد اجزا با نیروی کل، لامکانی، هوشمندبودن اشیا و اصالت دانش، از مهم‌ترین مباحثی هستند که در این ایده مطرح می‌شوند. با این ایده، بسیاری از پدیده‌های متافیزیکی قابل فهم و وجود توانایی‌های متعدّد در ذهن انسان تأیید می‌شود در عرفان اسلامی و همچنین عرفان سایر ملل نیز از چنین مسائلی سخن گفته شده و مشاهدات بیان شده مشترک است:

۲-۱- احساس وحدت و یگانگی با تمام حیات

نگاه تازه و جهان‌دوستانه مولوی، یعنی قرارداد جهان هستی به‌طور یکپارچه در برابر نظر، مربوط به دریافت روحی خاص او است. پیروان مکاتب اسراری همگی چنین برداشت و تعریفی از جهان دارند که جهان یک کلّ به‌هم پیوسته است و با نیروی کل داره می‌شود. مولوی موجودات را اجزای وجود خداوند می‌داند:

این خود اجزای اند کلیات از او زرد کرده رنگ و فاسد کرده بو

(مولوی، ۱۳۶۸: ۱ د: ۱۲۷۶ ب)

گر تو صد سیب و صد آبی بشمری صد نماند یک شود چون بفشری

(همان: ۱ د: ۱ ب: ۶۸۰)

مولوی از سراسر موجودات حیوانی و نباتی و جمادی نیز بانگ توحید می شنود و به دیده کشف و شهود می بیند و به گوش حقیقت نیوش می شنود (همایی، ۱۳۷۶: ۴۳) و در غزل زیر، این وحدت و یگانگی را به شیوه تصاویر سوررئالیستی به نمایش می گذارد:

داد جاروبی به دستم آن نگار گفت کز دریا برانگیزان غبار
باز آن جاروب را ز آتش بسوخت گفت کز آتش تو جاروبی بر آر
کردم از حیرت سجودی پیش او گفت بی ساجد سجودی خوش بیار
گردنک را پیش کردم گفتمش ساجدی را سر بیر از ذوالفقار
تیغ او تا بیش زد سر بیش شد تا برست از گردنم سر صد هزار

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۳۷۸ غ: ۱۰۹۵)

جمع اضداد، دریا و غبار، از کمال عشق و یگانگی صورت می پذیرد؛ گذشته در آینده و علت در معلول درمی آمیزد تا از آتش دوباره جاروبی برآید؛ ساجد در وجود معشوق چنان گم می شود که با فانی شدن در وجود او، به جاودانگی و وحدت می رسد و هزاران جان می یابد. این تصویر، به تمامی بیان یکپارچگی هستی و به نوعی بیان کثرت در عین وحدت در بستر لامکانی است که بیانگر همان مباحث متافیزیکی است که در ایده جهان هولوگرافیک مطرح می شود.

بعضی از فلاسفه گذشته از جمله انکسیمندروس، از این نکته که انسان و عالم هر دو به هوا زنده اند، ظاهراً به این اندیشه رسیده اند که عالم هم مثل انسان موجود زنده ای است. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۵۴۵) این همان حسّی است که بسیاری از عرفا به آن معتقدند و با عنوان وحدت وجود از آن یاد می کنند. انیشتین نیز طعم این حس را چشیده و آن را به اغلب پیشتازان کاروان انسانیت نسبت داده است و ضمناً توصیه می کند که این حس در انسان های مستعد باید تقویت شود. (انیشتین، ۱۳۴۲: ۴۱)

این یکپارچگی در آزمایشات علمی نیز به اثبات رسیده است. دیوید بوهم، فیزیکدان دانشگاه لندن و یکی از مهم‌ترین فیزیکدان‌های کوانتوم، در آزمایشی که روی پلازما انجام داد، مشاهده کرد که الکترون‌ها اقیانوسی کامل از ذره‌ها هستند که هریک چنان رفتار می‌کنند که انگار می‌دانند تریلیون ذره ناشناخته دیگر چه می‌کنند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۵۱) شاید بهترین تصویر از ساختار هستی تصویر یک رودخانه جاری باشد که هیچ‌گاه مواد اولیه یکسانی را با خود حمل نمی‌کند. (Bohm, 1980: 61) این همبستگی ذرات، انسان و جامدات را به یکدیگر پیوسته نشان می‌دهد و عرفا این همبستگی را چنین تعبیر می‌کنند که اداره درست زندگی انسان در گرو عشق ورزیدن به سایر موجودات است. همان‌گونه که آندره ژید می‌گوید: «هرگز در این جهان چیزی ندیده‌ام که حتی اندکی زیبا باشد، مگر آنکه در دم آرزو کرده‌ام تا همه مهر من آن را در بر گیرد.» (ژید، ۱۳۷۶: ۳۹) رامپا نیز به عنوان راهبی که روش‌هایی برای خروج روح از بدن و دیدن عالم ماورا نشان می‌دهد، معتقد است که «هیچ جهان یا مولکولی نمی‌تواند بدون دیگر مولکول‌ها یا جهان‌های دیگر وجود داشته باشد» (رامپا، ۱۳۷۲: ۲۷)

مولانا از عشق بسیار و شیفته‌وار سخن گفته است و از عمق کلام او می‌توان فهمید که این عشق به وسعت کلّ کاینات است. در ذات هر انسانی عشق نهاده شده است اما وسعت - دادن عشق به پهنای عالم وجود، از عهده هر کسی بر نمی‌آید. زمانی که جنبه عمیق‌تر و بزرگ‌تر به خود بگیرد و متوجه همه عالم هستی و اقلیم وجود شود، آن‌گاه منطبق با شعور کیهانی خواهد بود. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۲۱۶)

حافظ نیز عشق را هدف از آفرینش جهان می‌داند:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود از کار گاه هستی
(حافظ، ۱۳۷۴: غ ۴۳۵)

از نظر مولوی نیز عشق در جهان ساری و جاری است و از سوی خداوند به جهانیان هدیه شده است. در واقع، تمام موجودات اجزایی هستند که عاشق کلّ خویش‌اند. عشق

راهی پوشیده به سوی پروردگار است. با عشق می توان به اسرار هستی پی برد و با نظم جهان هماهنگ شد:

عَلَّتْ عاشق زعلت‌ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۱۰: ب ۱۱۰-۱۱۱)

عشق است بر آسمان پریدن صد پرده به هر نفس دریدن
(همان، ۱۳۷۸: غ ۱۹۱۹)

پائولو کوئیلو نیز به اصالت عشق اعتقاد دارد و معتقد است که در آن جهان هیچ آتھام دیگری جز فقدان عشق به میان نخواهد آمد (کوئیلو، ۱۳۸۰: ۱۰۷)

۲-۲- پدیدار شدن کل در جزء

یکی از کشفیات فیزیکدان‌های کوانتوم این بود که اگر ماده را به تگه‌های کوچک‌تر تقسیم کنید، سرانجام به جایی می‌رسید که آن تگه‌ها؛ الکترون‌ها، پروتون‌ها و... دیگر حاوی ویژگی‌های مادّی نخواهند بود. الکترون دارای هیچ بعدی نیست و می‌تواند به صورت موج نیز نمود کند و در واقع، زمانی به صورت موج نمود می‌یابد که کسی به آن نگاه نمی‌کند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۴۴) این نتیجه باعث شد که فیزیکدان‌های کوانتوم به این مسئله فکر کنند که جهان فقط در دید انسان‌ها حالت مادّی دارد. به گفتهٔ هاو کینگ، شاید به خاطر آنکه ما سایه‌های رخدادهای درون حباب هستیم و سایه‌هایمان روی پوسته می‌افتد، می‌پنداریم که در جهانی چهار بعدی زندگی می‌کنیم اما از دیدگاه اثبات‌گرایانه نمی‌توان پرسید کدام واقعیت است؟ پوسته یا حباب؟ (هاو کینگ، ۱۳۸۶: ۲۸۸) عرفا از جمله مولوی نیز در این زمینه مشاهداتی داشته‌اند:

عقل پنهان است و ظاهر عالمی صورت ما موج و یا از وی نمی
(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۱۰: ب ۱۱۱۲)

لوبسانگ رامپا نیز معتقد است که حالت جمود و استحکام، تنها خیال و پنداری واهی است که به انسان‌ها تلقین شده است (رامپا، ۱۳۷۲: ۲۴)؛ همان‌گونه که مولوی جهان را بر خیالی روان می‌داند و عقیده دارد که جهان توهمی بیش نیست:

نیست‌وش باشدخیال اندر روان تو جهانی برخیالی بین روان
برخیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی فخرشان و ننگشان
(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۱: ب ۷۰-۷۱)

پیش هست او بیاید نیست بود چیست هستی پیش او کور و کبود
(همان، د: ۱: ب ۵۱۸)

رامپا معتقد است که مغز، یک نوع ایستگاه گیرنده برای دریافت پیام‌هایی است که می‌توانند از سوی باطن رفیع ارسال شوند. بدن انسان در کره زمین چیزی شبیه به وسیله نقلیه است که به کمک یک کنترل از راه دور هدایت می‌شود. راننده این وسیله همان باطن رفیع است. (رامپا، ۱۳۷۲: ۳۳) هولوگرام نیز از جایی دیگر فراتابیده می‌شود و موجودیت و رفتار از آن خودش نیست و برساخته فراتابنده است. به علاوه، ماهیت هولوگرام وجود کل در هر جزء است. در هر ذره، وجود کل مشاهده می‌شود. همان مسئله‌ای که قرن‌ها است عرفا به آن اشاره کرده‌اند و بر آن تأکید داشته‌اند که خدا را در خود باید جست.

هر دو جهان مهمان تو، بنشسته گرد خوان تو
صد گونه نعمت ریختی، با میهمان آمیختی

آمیختی چندان که او، خود را نمی‌داند ز تو
آری کجا داند چو تو با تن چو جان آمیختی؟

(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۳۹۸)

نهان کند دو جهان را درون یک ذره

که از تصرف او عقل، گول و نایبناست

(همان: غ ۴۸۳)

ای آفتاب آن جهان در ذره‌ای چونی نهان

وی پادشاه شه‌نشان در پاسبانی می‌روی

(همان: غ ۱۴۳۰)

۲-۳- سامان یافتن رفتار و عملکرد اجزا با نیروی کل

ذرات زیراتمی چیزهای مستقل نیستند و جزئی از یک سیستم تقسیم‌ناپذیر و یک درجه پیشرفته‌ترند. الکترون‌ها در پلاسما و در سایر حالات خاص مثل حالت ابررسانایی همچون یک کلّ ماهیتاً همبسته رفتار می‌کنند. این الکترون‌ها، پراکنده نیستند بلکه از خلال کنش پتانسیل کوانتومی تمام این نظام تحت‌الشعاع یک حرکت سازمان‌یافته هم‌آوا قرار می‌گیرد و بیشتر شبیه رقص است تا حرکت جمعیتی نامنظم و درهم. این کلیت کوانتومی بیشتر به وحدت سازمان‌یافته اجزای یک موجود زنده بیشتر شبیه است تا به آن هماهنگی و وحدتی که از طریق قرارداد اجزای یک ماشین در کنار هم به دست می‌آید. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۵۵) در واقع، می‌توان گفت یک میدان بی‌منبع سراسری وجود دارد که روی تمام سیستم کوانتومی اثر می‌کند (گلشنی، ۱۳۸۵: ۲۲۱).

پژوهش‌های نوین در زمینه هشیاری توانسته ابعاد، سطوح و قلمروهای جدیدی عرضه کند و نشان دهد که روان انسانی اساساً با کلّ جهان و همه موجودات متناسب و هم‌سنخ است. مولوی نیز معتقد است که این جهان که جزئی از هستی کل و دریای جان است، به نیروی مستقیم خداوند راهبری می‌شود:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی / زاری از ما نسی تو زاری می‌کنی

(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۱: ۵۹۹)

فعل را در غیب اثرها زاندنی است / وان موالیدش به حکم خلق نیست

(همان، د: ۱: ۱۶۶۱)

شش جهت حمّام و روزن لامکان / بر سر روزن، جمال شهریار

خاک و آب از عکس او رنگین شده / جان بیاریده به ترک و زنگ‌بار

(مولوی، ۱۳۷۸، غ ۱: ۵)

اندر پس پرده‌ها یکی دایه ما است / ما آمده نیستیم، این سایه ما است

(همان: غ ۴۲۹)

۲-۴- لامکانی

از آنجا که کلیه ذرات عالم، مدام بر هم اثر می‌گذارند و پیوسته از هم جدا می‌شوند، جنبه لامکانی نظام‌های کوانتوم مختصه کلی طبیعت است. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۷۱) در غزلی از مولانا با مطلع «داد جارویی به دستم آن نگار» که ابیات آن پیشتر ذکر شده‌است، این تأثیرگذاری و از شکلی به شکل دیگر درآمدن، جمع شدن اضداد و خارج از زمان و مکان بودن، برانگیختن غبار از دریا، سوختن جارو و درخواست بازگرداندن آن، نفی علت و معلول و به گونه‌ای بازگرداندن زمان به عقب است و به گفته شاعر همه حوادث آن از جمله بی‌ساجد سجده کردن و زیاد شدن سرها با بریدن آن‌ها بی‌چون و بی‌کیفیت و خارج از قالب زمان و مکان است. شرق و غربی که در غزل تصویر می‌شود واقعی نیست و با یک پارادوکس، لامکانانه توصیف می‌شود:

شرق و مغرب چیست اندر لامکان گلخنی تاری و حمامی به کار

(همان، غ ۱۰۹۵)

بنا به تعبیر بوهام از فیزیک کوانتوم، در سطح زیر کوانتوم، یعنی در سطحی که پتانسیل کوانتوم عملکرد پیدا می‌کند، دیگر جا و مکانی وجود ندارد؛ یعنی، همه نقاط در فضا با همه نقاط دیگر در فضا یکی می‌شوند و سخن گفتن از چیزی که جدا از چیز دیگر است، بی‌معنا است. فیزیکدان‌ها این خصلت کوانتوم را لامکانی می‌نامند. اگر جهان طبق اصول هولوگرافیک سازمان یافته، می‌باید دارای مختصات لامکانی باشد. در واقع چون پتانسیل کوانتوم به همه‌جای فضا نفوذ می‌کند، همه ذرات لامکانانه همبسته ماهوی می‌شوند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۵۷) همچنین، طبق نظریه جهان هولوگرافیک، جهان از سوی کل هدایت می‌شود و در عرفان اسلامی این کل، خداست و لامکان است:

عالم و عادل همه معنی است بس کش نیابی در مکان و پیش و پس

می‌زند بر تن زسوی لامکان می‌نگنجد در فلک خورشید جان

(مولوی، ۱۳۶۸، ۱د: ب ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶)

هرکس که به خدا پیوندد، همچون او به تمامی روح خواهدشد و به لامکان خواهدپیوست:

هر جان که الهی شود در لامکان پیدا شود

ماری بود ماهی شود از خاک بر کوثر زند

(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۵۳۸)

از یک شعاع رویت چون لامکان مکان شد

هم برق تو رساند او را به لامکانی

(همان، غ ۲۹۴۱)

مولوی به نور خدا اشاره می کند که لامکانانه، به صورت کل هستی، اجزا را سامان می دهد و در زمان و مکان نمی گنجد. یک جان روشن سرشار از آگاهی که جهت و مکان و زمان در او راه ندارد. نور او حتی در فلک نمی گنجد و تنها را هدایت می کند و آن گونه که خود می خواهد به حرکت درمی آورد.

لامکانی که در او نور خداست ماضی و مستقبل و حال از کجاست؟

(همان، د ۳، ب ۱۱۵۱)

این همان مفهومی است که بسیاری از عرفا، از آن به ناکجا آباد تعبیر کرده اند. مکان هایی که عرفا قادر به مشاهده آن بوده اند، شهرهای زیبا و ملکوتی با رنگ های شاد و نورانی که سهراب سپهری نیز آرزوی سفر به آن را داشته است:

«پشت دریاها شهری است / که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است...»

/ قایقی باید ساخت. (سپهری، ۱۳۷۵: ۳۶۵)

۲-۵- آگاهی داشتن اشیا مادی

از نظر مولوی رفتار هر ذره هوشمندانه است. او احساس می کند که همه هستی شنوایی و بینایی دارد و هوشیار است:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۳، ب: ۱۰۱۸-۱۰۱۹)

علمای فیزیک معتقدند که همه چیز از ارتعاشات نورانی شدید و گوناگون ساخته شده و همه اشیا مادی تا حدی آگاهی دارند. یک اتم سدیم وقتی در کنار یک اتم کلر قرار می‌گیرد، شعور یکی بر دیگری اثر می‌گذارد و نتیجه این اثر، خود را به شکل کلور سدیم نشان می‌دهد (ناصری، ۱۳۸۳: ۲۰۵) و همین مفهوم از نظر مولانا:

ذره ذره کاندر این ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهریاست
(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۶، ب: ۲۹۰۰)

بوهم می‌گوید که حتی یک تکه سنگ نیز به نحوی خاص زنده است زیرا زندگی و هوش و ذکاوت، نه تنها در تمامی ماده هست که در انرژی، فضا، زمان و بافت کل عالم نیز حضور دارد. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۶۷)

۲-۶- اصالت دانش و اندیشه و نور دانستن آگاهی

یکی از قابل احترام‌ترین ویژگی‌های اندیشه عرفا، این است که همواره به اندیشیدن و دانش اهمیت زیادی داده‌اند. این اندیشه از جنس روزمره، و وقف معاش نیست بلکه در تجانس با کل هستی است. در بسیاری از متون عرفانی، آگاهی از جنس نور دانسته شده است. در تحقیقات مربوط به پدیده نزدیک به مرگ نیز به آنجا رسیده‌ایم که مشکل بتوان میان اندیشه و نور تفاوتی قایل شد و در تجربه‌هایی که به دست آمده، اندیشه از جنس نور به نظر می‌آید (تالبوت، ۱۳۸۶: ۳۴۲) و چنین نتیجه گرفته می‌شود که در آن جهان، ما چیزی جز تصاویر هوشمند و هماهنگ شده نور نیستیم. مارتین رادوفر، دانشمند آمریکایی، معتقد است که اصول علم فیزیک وجود یک جهان روحی روانی به سرعت نور را تأیید می‌کند. (فرشاد، ۱۳۸۴: ۱۵۳) بررسی تجارب نزدیک به مرگ نشان می‌دهد که آگاهی‌ها توسط هستی‌هایی نورانی منتقل می‌شود. چیزی که این هستی‌ها پس از عشق‌ورزیدن بر آن تأکید دارند، دانش است. در عالم معنا می‌توانیم به یک سؤال فکر کنیم و بلافاصله پاسخش را

بدانیم. نور، پاسخ درست را بی‌درنگ در اختیار شخص خواهد گذاشت و او را خواهد داشت که آن را بفهمد. (تالوت، ۱۳۸۶: ۳۵۰)

تشبیه خداوند، علم، هدایت و بسیاری از واژه‌های مثبت به نور، تنها به معنای استعاری نیست و مفهوم حقیقی در نظر است که از آن به اشراق تعبیر می‌شود. (اقبال، ۱۳۸۶: ۱۳۹)

مولوی نیز به مناسبت‌های مختلف به پرتو دانش اشاره کرده است:

سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱د، ۷ب)

همچنین خداوند را نور دانسته و دانش خود را فراتابیده از سوی او می‌داند:

من چگونه هوش دارم پیش و پس تا نباشد نور یارم پیش و پس
(همان، ۱دب ۳۲)

و یک نوع دانش و شعور را در ذات هستی می‌شناسد:

پرتو دانش زده بر خاک و طین تا شده دانه پذیرنده زمین
(همان، ۱د، ۵۰۸ب)

در جهان هولوگرافیک نیز آگاهی از قبل همه جا هست و مرگ نیز قدم گذاشتن به جهان آگاهی است.

۳- مشترکات اندیشه مولوی و لوبسانگ رامپا

در کنار هم گذاشتن نظریاتی که اغلب عرفا بر آن تأکید داشته‌اند، شباهت‌های قابل توجهی را نشان می‌دهد. این مشاهدات مشابه در اغلب موارد حتی با کلمات مشترک بیان و توصیف می‌شوند:

۳-۱- معانی غیبی

اهل اسرار از معانی و الهامات غیبی و دانش‌هایی سخن می‌گویند که به آنها داده شده یا با آنها در میان گذاشته شده‌است. پیامبران، اولیا و اشخاصی که در سطوح بالای انرژی قرار دارند، از چنین اسراری سخن گفته‌اند. بسیاری از آنها معتقد بوده‌اند که این آگاهی‌ها به

صورت یک‌جا در هشیاری‌شان گنجانده می‌شود. به همین دلیل از آن با عنوان «گلوله‌های اندیشه» یاد کرده‌اند. (تالبوت، ۳۸۶: ۳۵۲)

مولوی به علم لدنی و الهامات و معانی غیبی اعتقاد دارد و از معانی غیبی با عنوان «مهرویان بستان خدا» و «مرغ گردونی» یاد کرده است:

دام‌هاشان مرغ گردونی گرفت نقص‌هاشان جمله افزونی گرفت
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱، ب، ۹۷۴)

همچنین، شعرهای خود را از علم لدنی و اتصال با معانی غیبی می‌داند:

آب حیات آمد سخن، کاید ز علم من لدن جان را ز او خالی مکن تا بر دهد اعمال‌ها
(مولوی، ۱۳۷۸، غ، ۲)

رامپا نیز برای دانش و آگاهی باطن رفیع محدودیتی نمی‌شناسد و از نظر او آنان که با باطن رفیع خود ارتباط محکم‌تری دارند، می‌توانند از معانی غیبی بیشتری برخوردار شوند.

۳-۲- تجربه خروج روح از بدن

رامپا در آثارش از تجربه خروج روح از بدن سخن بسیار گفته است و کتاب «با شما تا ابدیت» او شامل راه‌ها و تمرین‌هایی برای خارج کردن روح از بدن است. او معتقد است که در باختر زمین، انسان‌ها هنر گردش هشیارانه روان را از دست داده‌اند و هنگامی که به بیداری برمی‌گردند، می‌پندارند که خواب دیده‌اند. (رامپا، ۱۳۷۰: ۳۰۷)

بسیاری از مشاهده‌کنندگان عالم غیرمادی، خروج روح از بدن را تجربه کرده‌اند. آلدوس هاکسلی، گوته، دی اچ لارنس، آگوست استریندبرگ و جک لندن همگی گزارش داده‌اند که به تجربه خروج از بدن دست یافته‌اند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۳۱۸)

سر ویلیام بارت، در طی پژوهش‌هایی با استفاده از روش‌های نوین آماری نشان داد که مشاهدات افراد محتضر ربطی به توهم ندارند. (اوسییس و هارالدسون، ۱۳۷۵: ۷۵) دیگر پژوهشگران، تجربه‌های نزدیک مرگ نیز نه مرحله را در توضیح مراحل این تجربه استخراج کرده‌اند. این مراحل عبارتند از: احساس آرامش، احساس سروصدا، تجربه خروج از جسم، تجربه عبور از تونل تاریک، ملاقات با اشخاص نورانی، مواجهه با موجودی

مقدّس و درخشان، مرور زندگی، وصول به مرگ یا مانع و بازگشت. (مودی، ۱۳۷۳: ۴۳-۸۴)

تالبوت نیز معتقد است که در حالت سفر، روح، احساس وحدت کیهانی پیدا می‌کند. «و روح را در این احساس که همه چیز همه چیز است و من آن هستم، توصیف کرده اند.» (تالبوت، ۱۳۸۵: ۳۳۱)

مولوی نیز از پرواز روح و خروج آن از جسم سخن گفته است:

اندر ملکوت و لامکان ما بر کره چرخ اخضر آییم
از عالم جسم خفیه گردیم در عالم عشق اظهر آییم
(مولوی، ۱۳۷۸، غ ۱۵۵۴)
بر سر دریا است چو کشتی روان روح که بود از تن خود لنگری
(همان: غ ۳۱۷۲)

۳-۳- بند سیمین

رامپا در مشاهداتش بند سیمینی را تشخیص داده است که روح را به کالبد مادی می‌پیوندد. از نظر دانشمندان نیز ما وقتی خواب می‌بینیم، اکثراً از یک سازوکار محافظ طبیعی برخورداریم که نمی‌گذارد با نظم مستتر بیش از آن چه توانش را داریم، تماس حاصل کنیم. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۸۵) بندی که به گفته رامپا می‌تواند پیام‌هایی مثل تجربیات اندوخته شده و دانش را به باطن رفیع ارسال کند و الهامات را دریافت کند. این بند سیمین، توده زیادی از مولکول‌هایی با سرعت بی‌نهایت بالا که می‌چرخند و مرتعش می‌شوند و دارای یک سلسله و رشته بی‌نهایت متفاوت از فرکانس‌های متعدّد هستند که بین انسان با باطن رفیع او ارتباط برقرار می‌کنند. (رامپا، ۱۳۷۲: ۳۳)

مولوی نیز در مثنوی به چنین بندی اشاره کرده است:

می‌رهند ارواح هرشب زین قفس فارغان از حکم و گفتار و قصص
فالق الاصباح اسرافیل وار جمله را در صورت آرد زان دیار
روح‌های منبسط را تن کند هرتنی را باز آبستن کند

اسب جان‌ها را کند عاری ز زین سر النّوم اخو الموت است این
لیک بهر آن که روز آیند باز برنهد بر پایشان بند دراز
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۵؛ ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۰۰ و ۴۰۱)

می‌توان بند درازی را که مولانا بر پای ارواح دیده‌است با مشاهدات و بند سیمین رامپا مقایسه کرد.

۴- موانع رسیدن به عالم دیگر

برای پرواز روح و رسیدن به عالم دیگر موانعی وجود دارد که در اولین قدم باید آن را از سر راه برداشت. عرفا از آن به هستی و وجود تعبیر کرده‌اند اما این هستی و خودآگاهی می‌تواند تمام وابستگی‌های دنیوی باشد که به‌عنوان مانع رسیدن به عالم معنا شناخته شده است. این موانع در تفکرات عرفای مسلمان و غیرمسلمان اشتراک دارد:

۴-۱- عقل

عرفا همیشه عقل و عشق را در تقابل می‌دیده‌اند و مولانا نیز پای استدلالیان را برای رسیدن به حقیقت چوبین می‌داند. رامپا نیز چنین نظری دارد. برای پرواز روح نباید به چندوچون کار اندیشه کرد زیرا ممکن است ترس ایجاد کند و ترس و منطق فکری می‌تواند مانع پرواز روح شود. «ما ادراک‌کننده‌ایم؛ ما نفس آگاهی هستیم، شیء نیستیم. ما ثابت و تغییرناپذیر نیستیم. جهان اشیا و جامدات، وسیله‌ای است که گذار ما را بر زمین آسان می‌سازد. عقل ما فراموش می‌کند که این توصیف، فقط توصیف است و بدین‌سان ما تمامیت خود را در بند دور باطلی قرار می‌دهیم که در طول عمر به‌ندرت می‌توان از آن خلاص شد.» (رامپا، ۱۳۷۲: ۲۲۲)

عقلی که مولانا آن را ناکارآمد می‌داند، عقل حسابگر و مادی است که استدلال‌ها و حسابگری‌های آن، گاه ترس و تردید ایجاد می‌کند و مانع رسیدن به هدف می‌شود.

عقل در شرحش چو خر در گل بخت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۱۵)

بحث عقلی گر در و مرجان بود آن دگر باشد که بحث جان بود

(همان، د: ۱: ب: ۱۵۰۱)

مولانا نیز معتقد است که برای رسیدن به وحدت باید عقل مادی را کنار گذاشت:
زان می صافی ز خم وحدتش ای باخودان عقل و هوش و عافیت بینی همه لاشیء کنید
(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۷۴۷)

۴-۲- پرده ذهنی

عرفا و اهل اسرار معتقدند که ما انسان‌ها اغلب دارای نوعی پرده ذهنی هستیم که مانع آن می‌شود که بتوانیم ورای حجاب مادی را ببینیم. مولوی نیز دقیقاً از اصطلاح پرده استفاده می‌کند:

نی حریف هر که از یاری بریید پرده هایش پرده های ما درید
محرم این هوش جز بی‌هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست
(همان، د: ۱: ب: ۱۱ و ۱۴)
پرده اندیشه جز اندیشه نیست ترک کن اندیشه که مستور نیست
(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۵۰۵)

این پرده می‌تواند همان روزمرگی‌ها باشد که اغلب انسان‌ها در آن گرفتار می‌شوند. برای کشف قلمرو جدید درون، لازم است که نخست بیاموزیم چگونه قلمرو قدیم را پشت سر گذاریم. بودا آزادی انسان را در نیروانا یا رهایی از آرزوها و بستگی‌ها و علایق مادی می‌داند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۱۶۸) همچنین، حضور در مکان‌هایی که در آنها دروغ، غیبت و سایر ویژگی‌های پست اخلاقی وجود دارد، رابطه انسان را با عالم معنا یا در اصطلاح رامپا باطن رفیع، ضعیف می‌کند. (رامپا، ۱۳۷۲: ۳۶)

۴-۳- حواس

یکی از راه‌های اتصال با باطن رفیع، رهیدن از دام حواس است. رامپا معتقد است که کوشش آگاهانه، جوینده را نابینا می‌سازد و باید با چشم دل نگرست. (رامپا، ۱۳۷۲: ۱۷) ما نه تنها باید خود را از دام ذهن و حواس برهانیم که از دام متفکران، دین‌داران، کلمات و ایده‌ها، از همه باید خود را خلاص کنیم. همه اینها دیوار قالب‌ها را دور روح ما بالا

می‌برند. افرادی که در قلمرو فرکانسی زندگی می‌کنند، به خاطر رهیدن از دام حواس، می‌توانند با هر بخش از اندام خود که می‌خواهند، ببینند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۳۶۶) این افراد دارای «دید بی چشم» هستند و قادرند از طریق نقاط دیگری در بدنشان ببینند. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد ما نیز محدود به این که تنها با چشم جسمانی خود ببینیم، نیستیم. (همان: ۳۲۸)

عرفای ایرانی معتقدند که انسان، دارای جسمی لطیف است و به حواسی متکی است که همیشه به اندام‌های خاص آن جسم مربوط نمی‌شوند. آن قلمرو، سرزمین علما و مرشدان روحانی و امامان است. آن عالم فقط از ماده ظریف و لطیف عالم مثال یا اندیشه ساخته شده است.

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید بند حس از چشم خود بیرون کنید
پنبه آن گوش سر گوش سراسر است تا نگردد این کر آن باطن کر است
بی حس و بی گوش و بی فکر شوید تا خطاب ارجعی را بشنوید
(مولوی، ۱۳۶۸، ۱: ۵۶۹-۵۶۷)

تو برهان را چه خواهی کرد که غرق عالم حسی برو می‌چر چو استوران در این مرعای شهوانی
(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۲۵۵۹)

عرفای اسلامی همچون سنایی از عالمی خارج از حس مادی سخن می‌گویند که در آن، جان‌ها پادشاهند و عالم شادمانی است:

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۰۵)

تا طالب، ضمیر خود را از نقوش اوهام و تلقینات و علوم ظاهری مجرد و پاک نگرداند، سرّ معرفت حقیقی را درنتواند یافت. (فروزان‌فر، ۱۳۷۵: ۲۰) دیدن این عالم، مستلزم با چشم دل نگرستن است. همان توانایی داشتن بینش درونی که شمن‌های استرالیایی نیز به آن «چشم قوی» یا «با دیده دل نگرستن» می‌گویند. (تالبوت، ۱۳۸۵: ۲۶۰) درمشاهدات علمی

نیز نتیجه گرفته شده است که برخی افراد، صداها یی می شنوند که برخی نمی شنوند و بعضی طول موج هایی می بینند که بعضی دیگر نمی توانند ببینند. (فرشاد، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

۴-۴- میدان انرژی روان انسانی (هاله)

از نگاه فراروان ها، جهان بعد از مرگ، مرگب از ارتعاشات ظریف گوناگون نور و رنگ است. مسئله وهم و خیال نیست. کاملاً روشن است که این انرژی جسمانی، نوعی پدیده واقعی و اصیل است. آنها انرژی انسانی را «چیزی که دارای فرکانس ها و ارتعاشات بالاتر از حد معمول انرژی مادی است»، تعریف می کنند (تالبوت، ۱۳۸۵: ۳۶۶) و معتقدند که بیماری، اساساً از میدان انرژی انسانی نشئت می گیرد. رامپا به طور مفصل به مخاطبان خود آموزش هاله بینی می دهد اما به دست آوردن چنین توانایی را وابسته به پرهیز از امور پست و مادی و غیر اخلاقی می داند. هرچه ارتباط با باطن رفیع بیشتر باشد، توانایی دیدن اتریک (انرژی الکتریکی وجود انسان) و هاله نورانی بیشتر خواهد بود. (رامپا، ۱۳۷۲: ۹۹) مولوی نیز افراد را گاه در میان یک هاله توصیف می کند و چنین تصور می شود که او نیز توانایی دیدن هاله انسان ها را داشته است:

دید شخصی فاضلی پرمایه ای آفتابی در میان سایه ای
(مولوی، ۱۳۶۸: ب ۶۸)

از رحمة للعالمین اقبال درویشان بین چون مه منور خرفه ها چون گل معطر شال ها
(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۲)

عکس عبدالله همه نوری بود عکس بیگانه همه کوری بود
(همان: غزل ۱۵۳)

بنا به گفته رامپا، هاله ها رنگ های مختلف دارند و هاله هر شخصی بسته به شرایط روحی و جسمی اش، متفاوت است. در باره رنگ های شاد آن جهان، سخن های بسیاری گفته شده است و این هاله ها نیز قطره ای از آن دریای انرژی روان هستند. مولوی نیز به این رنگ ها اشاره دارد:

رنگ های نیک از خم صفاست رنگ زشتان از سیاهابه جفاست

صبغه الله نام آن رنگ لطیف لعنه الله بوی آن رنگ کثیف
(همان، د: ۱: ب ۷۶۵ و ۷۶۶)

۴-۵- خواندن ضمائر

پی بردن از ظاهر به باطن انسان‌ها و پیش‌بینی حوادث آینده در بین عرفا و اهل اسرار بسیار سابقه دارد. رامپا معتقد است که این پیش‌بینی را از طریق هاله تابان انسان‌ها می‌توان انجام داد؛ افکار و اندیشه‌ها از دستگاه فرستنده مغز ما پخش می‌شود و شروع به حرکت می‌کند تا به پوشش هاله تابان می‌رسد. اندیشه‌ها با آن برخورد می‌کنند و باعث شکل گرفتن تصاویری می‌شوند که یک شخص روشن‌بین می‌تواند آن را ببیند. (رامپا، ۱۳۷۲: ۹۲)

مولوی نیز معتقد است که از ضمائر به یکدیگر راه‌هایی وجود دارد و گاه از پنهانی راه یافتن به ضمائر اشخاص سخن می‌گوید:

خمشان بس خجسته لب و چشم بر بیسته ز رهی که کس ندانست به ضمیرشان دویدم
(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۱۶۲۳)

لازمه روشن‌بینی و آگاهی از اسرار، رفتار و اندیشه اخلاقی و انسانی است. در عرفان اسلامی نیز از کرامات و فراست اولیا بسیار سخن رفته و منبع این آگاهی، ذات خداوند است:

خود ضمیرم را همی دانست او زان که سمعش داشت نور از شمع هو
بود پیشش سر هر اندیشه‌ای چون چراغی در درون شیشه‌ای
(مولوی، ۱۳۶۸، د: ۴: ب ۶۹۴ و ۶۹۵)

۵- اختلاف اندیشه مولوی و رامپا

به علت تفاوت‌های فرهنگی و دینی، اختلافاتی نیز در اندیشه‌های مولوی و رامپا وجود دارد. رامپا معتقد است که روح یک لاما، در وجود او حلول کرده و به تناسخ اعتقاد دارد که در آثارش به آن اشاره کرده است. او می‌گوید: «این‌گونه بود که در پایه یک بازآمده ناشناخته، بار دیگر به پایه‌ای دست‌یافتم که نزدیک به ۶۰ سال پیش، با آن از زمین رخت

بر بسته بودم. چرخ زندگی یک دور پر چرخیده بود. (رامپا، ۱۳۷۰: ۳۳۵) در حالی که مولانا، به عنوان یک عارف مسلمان، به تناسخ و حلول اعتقادی ندارد.

اگر مردانه گوش او بمالی تو را کافر کند و هم حلولی

(مولوی، ۱۳۷۸: غ ۳۱۸۶)

اگر مولوی گاهی از چیزی شبیه تناسخ سخن می گوید از دریچه وحدت است و حتما

تصریح می کند که حلول و تناسخ نیست:

این نیست تناسخ، سخن وحدت محض است کز جوشش آن قلم ز خار برآمد

(همان: غ ۶۳۹)

این انا هو بود در سر، ای فضول زاتحاد نور نه از رای حلول

(مولوی، ۱۳۶۸: د ۵)

۶- نتیجه گیری

در طول زمان، انسان‌های بسیاری خواهان اصلاح جهان به طور صلح‌آمیز بوده‌اند و به عنوان رهبران مذهبی، مبلغ و مربی، مسئولیت راهنمایی بشری را که در هستی به ویرانگری و فساد پرداخته است، بر دوش خود احساس می کرده‌اند. این اشخاص معمولاً دارای بینشی فراتر از بشر عادی بودند که این توانایی، خود را با معجزات و کرامات نشان می‌دادند. آنچه از تفکرات مشترک مولانا و رامپا دریافت می‌شود، این است که هر دو همانند سایر مبلغان و مربیان بشریت، به دنبال راه حلی برای تربیت بشر بوده‌اند. این راه حل، بالابردن قدرت بینش و توانایی‌های ذهنی انسان‌هاست تا بتوانند با جریان هستی هماهنگ شوند.

در این پژوهش، جزئیات ایده جهان‌هولوگرافیک در تفکرات مولانا و اندیشه‌های رامپا مورد جست‌وجو قرار گرفت و این نتیجه به دست آمد که اندیشه‌های این دو عارف نیز تأییدکننده این ایده است و آنها نیز از احساس وحدت و یگانگی با هستی، پدیدارشدن کل در جزء، سامان‌یافتن رفتار و عملکرد اجزا با نیروی کل، لامکانی، آگاهی‌داشتن اشیای مادی، اصالت دانش و اندیشه، نوردانستن آگاهی و اصالت عشق و محبت سخن گفته‌اند. همچنین، از مقایسه تفکرات مولانا و رامپا با یکدیگر مشخص شد که هر دو به وجود معانی

غیبی، میدان انرژی روان انسانی و خواندن ضمائر معتقدند و در مشاهدات خود، بین جسم و روان انسان در هنگام خواب، یک سازوکار طبیعی یا در اصطلاح مشترک، «بندی» را می‌بینند که موجب می‌شود ارتباط جسم و روح قطع نشود. هر دو به تجربه خروج روح از بدن اشاره کرده‌اند و در بیان تجربه‌ای مشترک، عقل و دیوارها (پرده‌های ذهنی) را موانع رسیدن به عالم دیگر می‌دانند. البته به علت تفاوت‌های فرهنگی، اختلاف در بعضی اندیشه‌ها اجتناب‌ناپذیر است و در مواردی مثل تناسخ و حلول با هم اختلاف نظر دارند و مولانا، به‌عنوان یک عارف مسلمان، به آن اعتقادی ندارد.

از این مقایسه مشخص شد که که مولوی و رامپا در بخش بزرگی از مشاهدات عرفانی، حتی در جزئیات با هم اشتراک دارند و این نشان‌دهنده یکسان‌بودن مشاهدات آنهاست. علاوه بر آن، یافته‌های علمی و شبه‌علمی، از جمله ایده جهان هولوگرافیک، بسیاری از این مشاهدات را تأیید کرده‌اند. هرچند افرادی که تنها به مشاهده با چشم طبیعی اعتماد دارند، این تفکرات را مایا خوانده‌اند، امروزه بسیاری از دانشمندان بر این باورند که شاید واقعیت جهان همان مایا باشد.

فهرست منابع

- انیشتین، آلبرت. (۱۳۴۲). **دنیایی که من می‌بینم**. ترجمه فریدون سالکی. تهران: پیروز.
- اقبالی، آزاده. (۱۳۸۶). «تجربه‌های عرفانی مرگ از منظر مطالعات NED». **قبسات**. سال دوازدهم، صص ۱۳۱-۱۴۶.
- **اوپه نیشدها**. (۱۳۶۷). ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران: علمی و فرهنگی.
- اوسیس، کارلیس؛ ارلاندور، هارالوسون. (۱۳۷۵). **از مرگ بازگشتگان**. ترجمه بهنام جمالیان. تهران: فراروان.
- باتلر، والتر، ارنست. (۱۳۸۴). **آموزش هاله‌بینی**. ترجمه مهیار جلالیانی. تهران: فراروان.
- تالبوت، مایکل. (۱۳۸۵). **جهان هولوگرافیک**. ترجمه داریوش مهرجویی. تهران: هرمس.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). **دیوان غزلیات**. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.

- راسل، رابرت. (۱۳۸۴). **فیزیک، فلسفه و الهیات**. ترجمه همایون همتی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رامپا، لوبسانگ. (۱۳۷۲). **با شما تا ابدیت**. ترجمه فریده مهدوی دامغانی. تهران: مترجم.
- رامپا، لوبسانگ. (۱۳۷۰). **چشم سوم**. ترجمه فرامرز جواهری‌نیا. تهران: فردوس.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). **سرّ فی**. تهران: علمی.
- ژید، آندره. (۱۳۷۶). **مآندهای زمینی**. ترجمه پرویز داریوش و جلال آل‌احمد. تهران: اساطیر
- سپهری، سهراب. (۱۳۷۵). **هشت کتاب**. تهران: طهوری.
- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۸). **دیوان اشعار**. به کوشش مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- طهماسبی، ستاره. (۱۳۹۶). «مبانی متافیزیکی فیزیک کوانتوم دیوید بوهم (با محوریت ایده نوین جهان هولوگرافیک)». **تأملات فلسفی**، شماره ۱۸، صص ۱۲۵ - ۱۵۵.
- غلام‌پور آهنگر کلایی، لیلا. (۱۳۹۱). «جهان هولوگرافیکی در غزلیات شمس». **مولوی پژوهی**. شماره ۱۳، صص ۱-۲۳.
- فرشاد، محسن. (۱۳۸۴). **اندیشه‌های کوانتومی مولانا**. تهران: علم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۵). **شرح مثنوی شریف**. تهران: علمی و فرهنگی.
- قیصری، محمود. (۱۳۶۳). **شرح فصوص الحکم**. قم: بیدار.
- کوئیلو، پائولو. (۱۳۸۰). **عطیه برتر**. تهران: کاروان.
- گلشنی، مهدی. (۱۳۸۵). **تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مودی، ریموند. (۱۳۷۳). **نور آن سوی**. ترجمه حسین جلیلیان. تهران: جمال‌الحق.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۴۹). **مثنوی معنوی**. تصحیح محمدتقی جعفری. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۷۸). **غزلیات شمس**. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۶۸). **مثنوی معنوی**. تصحیح نیکلسون، تهران: مولی.
- ناصری، مسعود. (۱۳۸۳). **کوانتوم، عرفان و درمان**. تهران: مثلث.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶). **مولوی‌نامه**. تهران: هما.

- Bohm, David. (1980). **Wholeness and the Implicate order**. London and New York. in Routledge classics. first published.
- Nichol, Lee. (2003). **The Essential David Bohm**. **Routledge**. publication. London and New York first published.

